

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ادامه جواب به اشکال اول و دوم: درست بودن نسخه وسائل الشیعه به جهت قرائن

اشکال استدلال به موثقه عمار این بود که این مقطعی که مرحوم محقق شهید صدر به آن استدلال فرموده «وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ الشَّمْسِ أَصَابَهُ حَتَّى يَبْسَ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ»، اختلاف نسخه دارد. کتاب کافی و وافى و حبل المتین «و إن کان عین الشمس» نقل کردند. و قهراً مشمول ادله حجیت نمی‌تواند باشد به بیانی که گفته شد.

برای تخلص از این اشکال عرض شد پنج قرینه در کلمات فقهاء مجموعاً ذکر شده برای تعیین نسخه‌ی «و إن کان غیر الشمس» که مورد استدلال واقع شده و این که نسخه‌ی «و إن کان عین الشمس» ناتمام است. از آن قرائن سه تا را بیان کردیم.

قرینه چهارم: (2:50)

قرینه چهارم که قرینه مهمی است، و هم مرحوم محقق خویی فرمودند و هم مرحوم محقق تبریزی فرمودند، و هم قبل از این بزرگواران بعضی فقهای دیگر فرمودند این است که شیخ طوسی رضوان الله علیه به خود این روایت برای مطهریت شمس استدلال فرموده. هم در تهذیب در شرح این فرمایش شیخ مفید رضوان الله علیه که مرحوم شیخ مفید فرموده است:

«و الأرض إذا وقع عليها البول ثم طلعت عليه الشمس فجففتها طهرت بذلك، و كذلك البواری و الحصر.^[1]»

بعد مرحوم شیخ طوسی در اثبات این فتوای شیخ مفید رضوان الله علیهما فرموده:

و یدل علیه ما أخبرنی به الشیخ ایده الله تعالی ...»^[2]

که معلوم می‌شود این قسمت تهذیب را در زمان مرحوم شیخ مفید نوشته و ایشان در آن زمان خیلی جوان بوده و بعد از این أخبرنی الشیخ، سند را ذکر می‌کنند و بعد همین روایت موثقه عمار را بیان می‌کنند که این در جلد اول، صفحه 272 و 273 هست. متأسفانه این وسائل‌ها چه طبع آل البیت، چه طبع جامعه مدرسین در این جا آدرس جلد دوم تهذیب را دادند. آدرس جلد اول را اصلاً ندادند و اشاره هم نکردند که در آن جا هم این روایت ذکر شده. کما این که آدرس استبصار را هم ندادند با این که مرحوم شیخ طوسی در استبصار هم این روایت را نقل فرموده و آن چه که در جلد اول فرموده مطابق آن است که صاحب

وسائل نقل کرده و آن چه در جلد دوم است همه فرازهایش مطابق آن چه صاحب وسائل نقل کرده نیست. بنابراین هم انسب این بود که اگر می‌خواهند یک آدرس بدهند جلد یک را آدرس بدهند، نه جلد دو را. علاوه بر این که باید همه را آدرس بدهند همان طور که در جاهای دیگر هم دأب‌شان این است. مرحوم شیخ طوسی هر چند جا ذکر کرده، هم در استبصار، هم در تهذیب باید آدرس بدهند. چند جا هم در تهذیب ذکر کرده، همه آن موارد را باید آدرس بدهند برای فقیه که کارش آسان بشود و دیگر نخواهد بگردد.

خب حالا پس شیخ طوسی رضوان الله علیه به این روایت برای این مدعا استدلال فرموده حتی آن را اولین دلیل قرار داده و بعد روایات دیگر را ذکر کرده. و اگر این نسخه، «وإن كان عين الشمس» بود، خب این صریح بود در این که شمس مطهر نیست. پس بنابراین، این قرینه جلیه است بر این که نسخه مرحوم شیخ طوسی همین «غیر الشمس» بوده و غیر از ایشان هم از محمدون ثلاثه کسی دیگر این روایت را نقل نکرده. جوامع ثانوی همه‌ی آن‌ها از تهذیب و استبصار گرفتند. برای این که نه کلینی دارند، نه شیخ صدوق رضوان الله علیهما دارند، فقط مرحوم شیخ طوسی نقل کرده. مرحوم شیخ طوسی هم که خودش به این روایت برای مطهریت شمس استدلال کرده. پس این نشان می‌دهد که نسخه واقعی «وإن كان غیر الشمس» بوده نه «إن كان عين الشمس».

خب این قرینه‌ای است که بزرگان به این هم استناد کردند برای تعیین نسخه غیر شمس.

اشکال قرینه چهارم: (7:22)

عرض می‌کنیم که برای جواب از این قرینه که این قرینه، قرینه قویه‌ای است اما در عین حال در قبال این قرینه قویه سه فرضیه قابل ارائه هست که حالا ببینیم آن‌ها چه طور می‌شود.

فرضیه اول: (7:40)

یک فرضیه که در بعض کلمات هم هست، این است که ممکن است مرحوم شیخ غفلت فرموده. چون به صدر روایت نظر فرموده و صدر روایت پیش ایشان دلالت بر مطهریت شمس داشته کما این که شاهد بر این که صدر روایت در نظر ایشان دلالت دارد فرمایش ایشان در کتاب خلاف هست. خلاف جلد یک، همین طبع آل البیت، صفحه 218، مسأله 186. در آن جا این مسأله را طرح فرموده:

«الأرض إذا أصابها نجاسة مثل البول و ما أشبهه و طلعت عليها الشمس أو هبت عليها الريح حتى زالت عين النجاسة فإنها تطهر و يجوز السجود عليها و التيمم بترابها و إن لم يطرح عليها الماء.

آب نمی‌خواهد، پاک می‌شود با تابش خورشید. بعد گفته:

و به قال الشافعی فی القديم، ...

بعد اقوال مختلف عامه را نقل می‌فرماید و بعد می‌فرماید:

دلیلنا اجماع الفرقة.

این یک دلیل در مطهریت شمس است.

و ایضاً قوله تعالى «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» ...

می‌فرماید بعد از این که خورشید تابید و ازاله عین شد، صادق است بر آن، صعيد و طيب و آیه شاملش می‌شود و خب پس تیمم جایز است.

و روی عمار الساباطی عن أبي عبدالله (ع) قال: «سُئِلَ عَنِ الشَّمْسِ هَلْ تُطَهَّرُ الْأَرْضَ قَالَ إِذَا كَانَ الْمَوْضِعُ قِذْرًا مِنَ التُّوْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ قَاصَابُهُ الشَّمْسُ ثُمَّ يَسَّ الْمَوْضِعُ فَالصَّلَاةُ عَلَى الْمَوْضِعِ جَائِزَةٌ» و روی ابوبکر الحضرمی ... [3]

همین بخش دوم از صدر روایت را نقل فرموده و دیگر تنمه را هم ذکر نکرده. پس از این جا در می‌آید، معلوم می‌شود که ایشان همان صدر را برای استدلال کافی می‌دیده است. علاوه بر بیانات دیگر که مرحوم محقق خوبی هم صدر را کافی می‌بیند برای دلالت. بنابراین ممکن است از ذیل غفلت فرموده است.

اشکال فرضیه اول: (10:27)

این نظریه مورد اشکال محقق تبریزی قدس سره واقع شده در مبانی تنقیح العروه که فرموده این احتمالش داده نمی‌شود که مرحوم شیخ غفلت کرده باشد. چرا؟ چون تمام روایت را این جا ذکر کرده و آن وقت دلالت این مقطع اگر عین باشد بر عدم مطهریت شمس صریح است، واضح است. می‌شود گفت شیخ طوسی رضوان الله علیه توجه به این نکرده، غفلت کرده؟ ما احتمالش را هم نمی‌دهیم. چون عبارت این می‌شود: «و إن كان رجلک رطبة او جبهتک رطبة، او غیر ذلک منک ما یصیب ذلک الموضوع القدر فلا تصل علی ذلک الموضوع و إن کان عین الشمس اصابه حتی ییس فإنه لا یجوز ذلک» این دیگر صریح است. می‌گوید اگر چه عین خورشید هم تاییده باشد و خشکش کرده باشد مادامی که جبهات، پایت، چیزهای دیگر مرطوب است آن جا نماز نخوان. این دیگر صریح است بر این که خورشید دیگر مطهر نیست. می‌شود گفت شیخ طوسی رضوان الله علیه این مدلول واضح را توجه نفرموده و به صدر توجه داشته. خب این مدلول واضح این جا آن ظهور صدر را هم خراب می‌کند. چون آن ظاهرش این است که شمس مطهر است. اگر این تصریح ذیل باشد، آن صدر چنین می‌شود که فقط نماز جایز است. خب عفو است، با این که نجس است معفو است. این جور می‌شود. پس بنابراین این نظریه تمام نیست.

فرضیه دوم: (12:18)

نظریه دوم این است که مرحوم امام قدس سره در این جمله اخیر در کتاب طهارت‌شان فرمودند دو احتمال داده می‌شود. ابتدائاً آن دو احتمال ایشان را بگوییم که روی یک احتمال ایشان می‌گوید حتی با وجود عین دلالت نمی‌کند بر عدم مطهریت. برخلاف این آقایان که می‌گویند اگر عین باشد صریح است در عدم مطهریت، ایشان می‌گویند نه اگر عین هم باشد صریح نیست بلکه دلالت بر عدم مطهریت نمی‌کند. بعد حالا ما عرض

می‌کنیم که بعد از این که دیدیم شخصیتی مثل مرحوم امام این جور روایت را فهمیده، خب احتمال می‌دهیم مرحوم شیخ طوسی هم همین جور فهمیده. یعنی عین را دیده ولی فهمش در فقه الحدیث عبارت ذیل مثل فهم مرحوم امام بوده. بنابراین از این نمی‌توانیم بفهمیم که در نسخه و نقل مرحوم شیخ حتماً عین نبوده چون استدلال کرده به این روایت برای مطهریت شمس. نه، ممکن است عین بوده ولی در عین حال می‌فرماید منافاتی با مطهریت شمس که از صدر استفاده می‌شود ندارد کما افاده مرحوم امام قدس سره.

مرحوم امام می‌فرماید که در این «ذلک الموضع القذر» دو احتمال است.

یک احتمال این است که مقصود از این موضع قذر، موضع قذر رطب باشد. اول که امام علیه السلام شروع کردند به سخن، چه چیزی را فرض کردند؟ امام علیه السلام موضع قذر رطب را فرض کردند که خورشید می‌خواهد آن را خشک کند. این موضوع تا آخر محفوظ است. پس الموضع القذر، یعنی الموضع القذر الرطب، حالا امام علیه السلام این جوری می‌فرماید: «وإن كانت رجلي رطبة»، اگر این‌ها مرطوب است، پیشانی مرطوب است، پات مرطوب است، لباس مرطوب است، به آن موضع قذر رطب نماز نخوان اگر چه عین شمس به آن بتابد. مجردی که عین شمس به آن تابد نکند بروی نماز بخوانی. اگرچه عین شمس به آن بتابد نماز نخوان تا خشک بشود. صبر کن، عجله نکن، خیال نکن همین که خورشید تابد پاکش می‌کند. پس این «حتی بیس» که در ذیل آمده «فلاتصل علی ذلک الموضع و إن كان عین الشمس اصابه حتی بیس» دو احتمال دارد. یک احتمال دارد که این غایت برای اصابه باشد. یعنی «اصابه حتی بیس». خورشید تابد بر آن تا خشکش کرد که این «حتی بیس» غایت باشد برای «اصابه» و «اصابه» مُقَيِّی باشد. یک احتمال دیگر این است که این «حتی بیس» غایت «فلاتصل علی ذلک الموضع» است. می‌فرماید بر آن موضع نماز نخوان اگر چه عین خورشید بر آن بتابد. تا چه زمانی نماز نخوانم؟ «حتی بیس». مرحوم امام فرموده این احتمال هم هست. احتمال دیگر همان است که آن آقایان فرمودند که این «حتی بیس» قید و غایت «اصابه» باشد. یعنی نماز نخوان حتی اگر اصابه و خشکش کرد. خب اگر بر طبق این دومی معنی کنیم یعنی این «حتی بیس» را قید «اصابه» بگیریم، غایت «اصابه» بگیریم، این صریح می‌شود بر آن چه که این بزرگان می‌فرمایند. یعنی دلالت بر عدم مطهریت شمس می‌کند. اما اگر بر طبق اولی معنا کنیم دلالت بر عدم مطهریت شمس می‌کند. ایشان می‌فرماید ترجیحی برای احتمال دوم نسبت به احتمال اول نیست بلکه ایشان می‌فرماید احتمال اول مرجح است. یعنی همان که «حتی بیس» را بنزیم به «فلاتصل علی ذلک الموضع» چرا؟ به خصوص با روایات دیگر. آن روایات دیگر که خورشید را مطهر را قرار می‌دهد آن‌ها قرینه می‌شود که مذاق شرع این است. و وقتی آدم مذاق کسی را می‌داند، خب این عبارتش را طبق آن مذاقش دارد معنا می‌کند.

خب این فرمایشی است که مرحوم امام رضوان الله علیه در کتاب الطهارة، جلد چهارم، صفحه 253 فرموده‌اند:

«و لاترجیح لهذا الاحتمال علی الاحتمال اول بل الترجیح معه سیما مع کونه موافقاً لساير الروایات الدالة علی الطهارة صریحاً. فدوعی الکاشانی بأن الروایة علی هذه النسخة

که عین باشد

صریحة فی عدم الطهارة غیر وجیه. بل لا ظهور لها فيه، بل الارجح دلالتة علی الطهارة

على هذه النسخة ايضاً.» [4]

خب این فرمایش امام قدس سره برای ما این فایده را داشت. حالا چه ما قبول بکنیم فرمایش ایشان را در فقه الحدیث و چه نکنیم ولی می‌خواهیم بگوییم استدلال مرحوم شیخ می‌شود اعم. لعل مرحوم شیخ طوسی هم نسخه‌اش عین بوده و مثل مرحوم امام معنا کرده یا احتمالش را داده.

سؤال: ...

جواب: شما هر کاری بکنید این روایت یک تکرارهایی در آن هست. چون عمار ساباطی همان جور که نقل می‌کنند یک قدری تشویش گاهی در عباراتش وجود دارد. حالا چه جور بوده ضبطش و در مقام تغییر یا نقل به معنا که می‌خواسته بکند، نه این که چیزی را جا می‌گذاشته اما مثل یک آدم فرانسوی یا انگلیسی وقتی فارسی حرف می‌زند آدم خنده‌اش می‌گیرد، این عمار ساباطی هم یک این جور تشویشی گاهی در عباراتش وجود دارد اگر چه مفاد را بالاخره می‌فهماند و این جور نیست که حجت نباشد. اما یک این جور تشویش‌هایی هست.

سؤال: ببخشید ...

جواب: آره، ممکن است. اگر نگفته بودند. اگر یک روایتی «حتی بیس» را نفرموده بود، ما خب می‌گفتیم به مجرد تابش خورشید پاک می‌شود. و اگر در بحث مطهریت شمس بودید، ما اصلاً آن جا در بحث مطهریت شمس این حرف را هم می‌زدیم. از این صدر روایت این حرف را می‌زدیم ولو خلاف مشهور بود و از این جهت ملتزم نمی‌شدیم یعنی از نظر علمی و فنی می‌گفتیم روایت ممکن است بگوییم همین جور است معنایش. آن جا این جوری بود که حضرت علیه السلام فرمود «إذا كان الموضع قدراً من البول او غير ذلك فاصابته الشمس ثم يبس الموضع» [5] ما گفتیم ثم دلالت بر چه می‌کند؟ بر تراخی می‌کند. دم غروب است، آفتاب تابید و غروب کرد و بعد خشک شد، می‌گوید «ثم يبس». آیا «ثم يبس» نیست. نگفته «اصابه حتى يبس». ما از این ذیل می‌گفتیم خورشید بتابد، صدق کند خورشید تابید و بعد هم خشک بشود. اگر ما باشیم و جمود بر روایت بکنیم لولا این که فتوای مشهور این نیست می‌گفتیم طبق این، نفس تابیدن خورشید کافی است. حالا این جا امام علیه السلام می‌فرماید نه، نفس تابیدن کفایت نمی‌کند و باید خشک هم بشود. و با این گفته‌های ائمه علیهم السلام است که مسائل واضح شده. آن روز که معلوم نبوده. همان اول کار بوده. با همین گفته‌ها معلوم شده. «الماء طاهر» امروز از بدیهیات است. این آن روز که بدیهی نبوده. گفتند الماء طاهر، و تبلیغش را کردند تا همه فهمیدند الماء طاهر.

پس بنابراین، این قرینه جلیه هم که قرینه قویه‌ای بود فی نفسه، با توجه به این فرضیه دوم ناتمام است.

فرضیه سوم: (24:16)

اما فرضیه سوم که می‌شود که این جا برای تخلص گفت و آن این است که لعل شیخ طوسی رضوان الله علیه علیرغم این که این ذیل را دیدند، و علیرغم این که این ذیل را

دال بر عدم مطهریت هم تشخیص دادند نه مثل مرحوم امام، اما در عین حال مضر به استدلال ندیدند. چرا؟ از جهت این که شیخ طوسی رضوان الله علیه این روایت را یک بار دیگر در تهذیب نقل فرموده. همان جایی که این آقایان آدرس دادند. یعنی صفحه 372، جلد 2. در آن جا اصلاً این مقطع وجود ندارد. آن جا این جوری است که «ما یصیب ذلک الموضع القذر فلاتصل علی ذلک الموضع فإِنَّه لایجوز ذلک» و اصلاً «وإن کان غیر الشمس اصابه حتی ییس» یا «إن کان عین الشمس اصابه حتی ییس» در آن جا نیست. فقط این جمله آخری «فإِنَّه لایجوز ذلک» وجود دارد.

خب ممکن است شیخ طوسی رضوان الله علیه اطمینان به این ذیل نداشته. نسخه‌ها مختلف بوده فلذا خودش در جلد اول مشتملاً علی این جمله‌ی ذیل نقل فرموده و در جلد دوم غیر مشتمل علی این جمله‌ی ذیل نقل فرموده. پس ایشان اعتمادی به این بخش نداشته. خب می‌فرماید صدر جمله، صدر روایت که دلالت می‌کند. این بخش را هم ما اعتماد نداریم. پس بنابراین از این جهت به صدر استدلال فرموده.

سؤال: ...

جواب: کجا استناد جزمی است. در سند ما رواه است. استناد جزمی ندارد. می‌گوید شیخ رواه. آن جا هم اتفاقاً سندش با این جا یک ذره تفاوت می‌کند. ممکن است این تفاوت از ناحیه همان افراد مختلف آمده باشد.

در این جا البته شما ممکن است اشکال داشته باشید مثلاً به شیخ طوسی رضوان الله علیه یعنی بحث فقهی. بگویید این دوران امر بین زیاده و نقیصه است و اصل عدم زیاده است پس شما باید بناء بر زیاده بگذارید و در نتیجه این ذیل ثابت می‌شود. خب این اشکال را ممکن است شما بفرمایید. یا ممکن است بفرمایید که این قاعده اصالة عدم الزیاده عند دوران بین الزیاده و النقصه، تمام نیست کما ذهب الیه الامام ره فی بعض الکلمات. مرحوم امام کلماتش مختلف است. ما هم قبلاً همین را تقویت می‌کردیم و عرض می‌کردیم که دلیلی و حجتی بر این قاعده نداریم. مطمئن انسان می‌شود اما حجت باشد که وقتی دوران امر بین زیاده و نقیصه شد بناء عقلاء بر این باشد که بگویند این شاء زیاده نیست و درسته، با این که آن طرفش را هم یک آدم حسابی نقل کرده که آن زیاده را نقل نکرده.

خب لااقل اگر این قاعده را هم بگوییم درست نیست، دوران امر بین چه می‌شود؟ بین این می‌شود که صدر ممکن است محفوف بما یحتمل القرینیه باشد و بنابراین به صدر نمی‌شود استدلال کرد. اما این‌ها اشکال فنی و فقهی است. بلکه این جا یک وجه آخری وجود دارد. اگر به این روایت عمار در تهذیب نگاه کرده باشید می‌بینید این روایت عمار روایتی است که در صدرش، در ذیلش مسائل مختلفی سؤال شده. مثلاً گمان می‌کنم صدرش راجع به مکانی است که در آن تمثیل و عکس است. راجع به نماز خواندن در ذهب و فضه است. ذیلش همین قاعده طهارت است. «کل شیء طاهر حتی تعلم الله قدره». مکرراً سُئِلَ سُئِلَ است. اصلاً مرحوم شیخ طوسی ممکن است نظر شریفش این باشد که این‌ها اصلاً از مصادیق دوران امر بین زیاده و نقیصه در حدیث واحد هم نیست. این‌ها روایات مختلف است. عمار جمع بین روایات کرده. در مجالس مختلف، در ازمنه متفاوت، سؤالات مختلفی از امام صادق سلام الله علیه کرده که حتی ممکن است چندین سال بین این سؤال‌ها فاصله باشد. حالا این‌ها را جمع در یک جا کرده. سُئِلَ و این جور جواب دادند، سُئِلَ و این جور جواب دادند، و همه را کنار هم

گفته. پس اصلاً دوران هم بین زیاده و نقیصه نمی‌شود. این را اصلاً یک روایت دیگر می‌دانسته. بنابراین ما هیچ راه فنی برای این که تعیین کنیم نسخه «غیر» که ما بُسْتَدَلُّ به همان نسخه غیر است، نداریم. به خصوص بعد از آن که شما اگر به کلمات این دو محدث بزرگوار یعنی فیض در وافى و شیخ بهایی در حبل المتین مراجعه بفرمایید، این‌ها می‌گویند در نُسخ موثَّق بها، نسخه هم نگفتند، جمع است، نُسخ موثَّق بها کلمه‌ی عین هست.

نتیجه: دلیلی بر تعیین نسخه وسائل الشیعه نداریم (31:00)

بنابراین این‌ها تأکید می‌کند که ما بیننا و بین الله تبارک و تعالی دلیلی بر تعیین این جمله مستدلُّ بها که حالا شهید صدر نقل فرمودند و در وسائل هست، نداریم.

نتیجه: ناتمام بودن استدلال به موثقه عمار بن موسی الساباطی (31:18)

بنابراین موثقه عمار از استدلال می‌افتد و ما نمی‌توانیم به این موثقه برای این مهم استدلال بکنیم.

سؤال: آن را که نقل کرده طبق چه حجتی بوده؟

جواب: کی؟

سؤال: همان جلد اول مرحوم شیخ طوسی نقل کرده.

جواب: آن چه که به دستش رسیده از مشایخش.

سؤال: برای خودش هم حجت نیست؟ همان طور که برای ما نقل می‌کند ...

جواب: نه دیگر، خودش هم همین جوری عمل کرده. ذیل را لابد به آن توجه نکرده به خاطر همین اختلاف در نقل یا همان وجوهی که گفتیم. ببینید ایشان راه دارد. ممکن است دوران امر بین زیاده و نقیصه بوده یا نسخه می‌گوید مختلف است پس این مقطع برای من اطمینان‌آور نیست.

سؤال: باید اطمینان بیاورد.

جواب: بله. برای خودش یا اطمینان برخلاف دارد، ظن بر خلاف داشته باشد. همه مبانی اصولی ایشان را که نمی‌دانیم. ممکن است ظن به خلاف را مضر می‌داند.

سؤال: ...

جواب: چرا، گفتم به آن نگاه نکنید آن سُّنل سُّنل آن جا وجود دارد.

سؤال: همین روایت هم این جا وسطش یک سئل دارد. در آن جا چند تا سئل هست ولی این جا یک سئل دارد.

جواب: این هم معلوم نیست. حالا شاید در این جا تکرار نکرده.

سؤال: وسطش یک سئل بود گفتیم....

جواب: نه معلوم نیست.

سؤال: از وثاقت نمی‌افتد؟

جواب: نه، خلاف وثاقت نیست. مطلب را دارد نقل می‌کند. حذف چیزی را که راوی مضر می‌داند، خلاف وثاقت است. اما حذف چیزی را که مضر نمی‌داند، خلاف وثاقت نیست.

سؤال: ...

جواب: نه از حجیت نمی‌افتد این روایت. ما نمی‌گوییم از حجیت می‌افتد. البته این روایت یک مشکله رجالی دارد بحث خیلی مفصلی دارد که آن بحث دیگر فی محله باید بیان شود که شاید پارسال، یا پارسال آن را بحث کردیم. مرحوم محقق شهید صدر هم خیلی مفصل در قاعده طهارت بحث کردند. چون یک احمد در این سند هست و در آن ماندند که این احمد کیست. فلذا بعضی از دوستان ما هم هستند که می‌گویند قاعده طهارت هم لا اساس لها به خاطر این که مستندش فقط این روایت است، و این روایت هم که احمد در آن است و این هم برای ما روشن نیست پس قاعده طهارت هم لا اساس لها.

ولی در بحثی که ما قبلاً کردیم این اشکال را دفع کردیم تبعاً لشهید صدر قدس سره.

نتیجه: نبودن دلیل معتبر برای اثبات تنجیس متنجس خالی از عین النجاسة للجامد (33:38)

پس نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که روایاتی که به آن استدلال می‌شود برای اثبات تنجیس متنجس خالی عن عین النجاسة للجامد، این چهار تا را که این جا گفتیم مهم‌هایش بود که این بزرگان هم پذیرفته بودند دلالتش را. روایات دیگری هم هست. آن روایات دیگر را که خودشان جواب دادند. یعنی مرحوم محقق شهید صدر آن‌ها را جواب داده. این چهار تا را پذیرفته بود که ما جواب دادیم. پس ضم به این که این‌ها را ما جواب دادیم، آن‌ها را هم خودش ایشان جواب داده، نتیجه این می‌شود که در مقام دلیل معتبری بر این جهت نداریم. پس بنابراین اگر ما هیچ دلیلی پیدا نکنیم چه کار می‌کنیم؟ نسبت به آن ملاقی استصحاب طهارت داریم. قبل از این ملاقات پاک بوده، و بعد از این که ملاقات کرده با چیز جامد متنجس خالی عن عین النجاسة شک در بقاء طهارتش داریم، استصحاب بقاء طهارتش را می‌کنیم.

اگر بگویید استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود، خب می‌گوییم می‌رویم سراغ

قاعده طهارت و قاعده طهارت دیگر در این جا حتی علی مسلک الشهد هم اشکال ندارد چون مسبوق به نجاست که نیست. متنجسی بوده که الان خالی از عین نجاست باشد و این دست خورد به این متنجس. این دست قبلاً پاک بود و خب حالا شک می‌کنیم این دست ملاقی متنجس شد یا نه. حالا استصحاب بقاء طهارت نداشته باشیم، چون بگویم شبهه حکمیه است، خب خودش قاعده طهارت دارد و به قاعده طهارت می‌گوییم این ملاقی پاک است.

نکته: بر فرض قبول دلالت روایات گفته شده، بدن حیوان در صورت تنجس، منجّس هم می‌باشد؟ (35:40)

بحث ما در این بود که آیا بدن حیوان علی تقدیر التنجس، منجّس هست یا نه، حالا ما فرض کنیم این‌ها دلیل باشد، خیلی زور دارد ما از این‌ها الغاء خصوصیت بکنیم به بدن حیوان. این موضع قدر بود، آن بدن حیوان است. ما چه می‌دانیم بدن حیوان هم با این یکی است، با توجه به آن اموری که قبلاً ذکر کردیم و گفتیم ممکن است در اتکاز متشرعه، در سیره متشرعه یک امر واضحی بوده که حیوان ولو متنجس باشد منجّس نیست فلذا دأب‌شان نبوده تطهیر کنند. بنابراین اگر ثابت هم بشود این کبری اما این کبری به نحوی ثابت نمی‌شود که در بحث بدن حیوان هم بتوانیم بگوییم علی تقدیر التنجس یُنَجّس.

هذا كله شد عدم الدلیل بر تنجس ملاقی جامد خالی عن عین النجاسة. دلیل نداریم و به استصحاب طهارت یا قاعده طهارت تمسک کردیم ولی روایات متعدده‌ای است که از آن‌ها می‌توانیم استفاده کنیم طهارت را. که حالا اگر قبول می‌کردیم دلالت این روایات را بر تنجس، با آن روایات معارضه می‌کرد. حالا که دلالت نمی‌کند، خب به آن‌ها تمسک می‌کنیم. آن‌ها نمی‌گذارد ما به اصل تمسک کنیم، به استصحاب یا قاعده طهارت تمسک کنیم.

حالا فردا ان شاء الله برای این که این بحث تمام شود که این بحث خودش هم فی نفسه مهم است اگر چه فقط بحث علمی داریم انجام می‌دهیم، خب خلاف احتیاطش سر جای خودش است، متعرض روایات معتبره خوبی می‌شویم که ممکن است از آن استفاده بکنیم که دلالت بر عدم نجاست و بر طهارت می‌کند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. المقنعة، ص: 71

[2]. تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج1، ص: 272 - 273

[3]. الخلاف، ج1، ص: 218

[4]. كتاب الطهارة (للإمام الخميني، ط - الحديثة)، ج4، ص: 353

[5]. وسائل الشيعة، ج3، ص: 452